

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در مقدمه دیگری که مرحوم نائینی مرحوم استاد هر دو آورده اند انقساماتی است که برای استصحاب پیدا می شود. به لحاظ اینکه شک در موضوع باشد یا در حکم باشد حکم جزئی باشد کلی باشد الی آخر. مرحوم آقای خویی به همین مقدار انقسامات اکتفا فرمودند و فرمودند که تفصیلی به لحاظ بعضی از انقسامات هست در ذیل ادله استصحاب ذکر می کنند. اما مرحوم نائینی بعد از بیان این مطلب دو تفصیل را هم در اینجا متعرض شده اند یک تفصیل در مقدمه پنجم و یک تفصیل هم در مقدمه ششم به عنوان مقدمه. پس بنابراین اختلاف بین این دو بزرگوار این است که این در سلب بحث است یا در مقدمه است.

عرض کردیم عبارت خود نائینی هم مشعر به این است انصافش این است که این در بحث از تفصیل ها در سلب بحث باشد. در مقدمه نباشد.

اما اینکه ما بیایم فقط انقسامات استصحاب را به این مقدار اجمالی مقدمه بدانیم بدون اینکه نکته خاصی در آن باشد این هم به نظر من نکته خاص علمی ندارد که به عنوان یکی از مقدمات گفته شود. اگر بنا است به عنوان مقدمه بیاید بهتر این است که این انقسامات را مبدأ قرار دهیم برای بحث هایی که بعد در استصحاب خواهد آمد به این معنا که مقدمه بحث های آینده باشد که در دنیای اسلام از زمان حالا صحابه اگر فرض کنیم که این بحث از آن زمان مطرح شده است. از زمان صحابه به بعد مثلاً این تفصیل را یا این قسم استصحاب را افراد معینی گفته اند درست است. افراد معینی گفته اند درست نیست.

و آن که مناسب با بحث مقدمه است این است که زمینه این تفصیلهای را بیان بکنیم که چرا مثلاً کسانی که منکر استصحاب شده اند نه به عنوان استدلال. آن استدلال که در بحث خواهد آمد. زمینه های کلی ای که برای این بحث هست و تدریجاً در طول تاریخ اصول فقه چون عرض کردم استصحاب به طور کلی در دو مبحث اساسی قواعد فقهیه و اصول فقه متعرض شده اند. این تفصیلی که گفته شده است چه در کلمات ما چه در کلمات اهل سنت چه در کلمات اصول متأخرین این تقسیمات استصحاب ریشه برای اقوال باشد. اینها مثلاً از نظر تاریخی در چه برهه تاریخی واقع شده اند در کجا واقع شده اند و حتی اگر بتوانیم یک تحلیل های زیربنایی هم برای آنها به طور مقدمه اعلام کنیم که بعد بیفتد در خود بحثی که خواهد آمد. به این بحث خیلی مختصر که بگوییم انقساماتی دارد و فقط رد شویم فکر نمی کنم

خیلی مفید فایده باشد و برای این مطلب هم ما فکر میکنیم انشاء الله تعالی آخر بحث ادله که تمام شد به عنوان روال استصحاب به جای اینکه مثل مرحوم شیخ اقبال را بیاوریم عبارات را نقل می کنیم. عمده عبارات اهل سنت و علمای اهل شیعه و اینکه این چطور مثلا تفصیلات یا انقسامات استصحاب را مبدأ نظر قرار دادند. بهر حال این مطلب مطلب خوبی است که بگوییم این انقسامات برای استصحاب فی نفسه هست و این انقسامات منشأ تفصیلاتی شده است اقوالی شده است که در مسئله است. چون خود این مسئله مسئله لطیفی است که سر این اقوال چیست. چرا این اقوال مختلف که بعضی ها خیلی زیاد هم نقل کرده اند پیدا شده است. این خود انقسامات استصحاب می تواند در این شرط تأثیرگذار باشد. مثلا عده ای می گویند در شبهات کلیه جاری نمی شود. عده ای می گویند موضوعیه یا جزئیه شبهات حکمیه جزئیه شک در مقتضی در مانع اینها را یکی یکی منشأ اقوال است. انقساماتی است که منشأ اقوال است.

اگر این مطلب را در مقدمه می گفتند بهتر بود به نظر ما. مفید فایده ای بود. مجرد اینکه انقسامات را بیاورند و اینها نکته خاصی هم در آن نباشد این خیلی به نظر ما مثمر ثمر نیست و اینکه تفصیل دهیم بین شک حاکم و مقتضی جایش اینجا نیست در مقدمه انصافا در خود همان ذیل روایت جایجش بیشتر است همان طور که شیخ هم همین کار را کرده است. بعد از ذکر روایات متعرض این شده است که آیا مطلق است یا خصوص شک در رافع است. این راجع به این مقدمه و بعد هم مرحوم استاد و مرحوم نائینی وارد سلب بحث شده اند. به قول خودشان ادله حجیت استصحاب را بیان کرده اند.

ما در خلال بحث های گذشته عرض کردیم یک مشکل بزرگی که در اینجا هست اینها استصحاب را یک معنای واحد گرفته اند ادله را هم به همان گرفته اند. منکر و مثبت در صورتی که عرض کردم حقیقت استصحاب فرق میکند. حالا در خلال احتجاجات هم این مطلب باز وضوح بهتری پیدا می کند. بهر حال اولین وجهی که در کلمات بزرگان ما آمده است سیره عقلانی است. سیره قطعیه عقلا. که اخذ به حالت سابقه می کنند. من یک توضیحی را اول عرض کنم که مراد اصولی ها از سیره عقلا یعنی سیره عقلا در مقام عمل. در عقل عملی. مرادشان اینجا این است و لذا هم استصحاب را اصل عملی قرار دادند. یعنی بنای عقلا در سیره خارجی شان این طور است که بنا می گذارند به بقای حالت سابقه. به تعبیر مرحوم خویی که حالت سابقه باقی است.

فرض کنید اگر میگویند برو نان بخر بر این مبنا است که هنوز دکان نانوائی سر جایش هست و الا شما اول بیایید تحقیق کنید دکان نانوائی هست یا خیر. اگر هست من بروم نان بخرم. یعنی اگر بنا بشود حالا این تقریبی که من عرض می کنم با این به حالت سابقه اعتماد نکنیم و بنا بشود در موارد بقاء برویم علم پیدا کنیم یا بینه اقامه کنیم واقعا زندگی بهم میخورد. اختلال نظام پیدا می شود. یعنی زندگی عرفی واقعا

به هم می خورد. ما در خیلی از جهات به حالت سابق را اعتماد می کنیم بلکه به قول آقای خوبی البته این مطلب در عبارت دیگران هم هست که در حیوانات هم همین طور است بر می گردد به همان خانه خودش به استصحاب. بعد گفته است که این مربوط به استصحاب نیست یک نوع غریزه در حیوانات است.

بنابراین کیف ما کان ما یک سیره عقلایی در این جهت داریم که عمل می کنم بر طبق حالات سابقه. در کلیه امور اجتماعی شان و مخصوصا در موری که بر می گردد به مقام قانون یعنی مقامی که حجیت اند که ما الآن بحث می کنیم می گوید این کار را بکن این نامه را به آن آقا بنویس می گوید خب آن آقا ممکن است که مرده باشد. تا یک هفته پیش زنده بوده است. شما بروید احراز کنید حیاتش را تا من نامه بنویسم. اگر بنا به این بشود مراد از سیره این است یعنی اگر بنا شود که ما به این حالت سابقه عمل نکنیم یعنی برویم دنبال علم. خب الاشياء كلها على هذا حتى يستبين لك غير ذلك او تقوم به البينه. یا باید خودش واضح شود یا بینه بیاید. یا یک روشنی خودش فی نفسه پیدا کند یا روشنگری بیاید به اصطلاح امروز ما.

بالآخره اگر بنا شود به حالت سابقه عمل نشود چیزی دست ما نمی ماند. این راجع به سیره. راجع به سیره دو مناقشه اساسی شده است. یکی اینکه اولاً ثابت است سیره یا نیست این سیره. دوم اینکه این سیره علی تقدیر ثبوت حجت هست یا نیست. در کتاب کفایه اشکال دوم را دارد. ظاهر عبارت آقا ضیا و ظاهر عبارت مرحوم استاد اشکال اول هم هست. یعنی دو اشکال است. اینها بیشتر قائل هستند که این سیره ثابت نیست. بله اگر سیره ثابت باشد چون یک سیره عمومی است حجت هست. این خلاصه این کلام.

البته مرحوم نائینی قدس الله نفسه تفصیل گفته است ما روی یک جهاتی از عبارات آقای خوبی تا دیروز عبارات نائینی را می خواندیم امروز عبارات خوبی را آن هم تا حدی که مطلب ما روشن شود. خود مرحوم آقای نائینی خب توجه پیدا کردند که اشکال اساسی سیره این است که شاید به خاطر اطمینان باشد. یعنی به خاطر اینکه اطمینان داریم که این باقی است. این به خاطر اطمینان به بقای این باشد نه اینکه به استصحاب عمل کرده باشد یا دوم اینکه به رجا و به امید اینکه مثلا بچه اش رفته است سفر به امید اینکه بچه اش زنده است برایش پول می فرستد. ماهانه می فرستد. مال رجا و امید است نه اینکه مال استصحاب باشد. ایشان هم جواب می دهد که نه این سیره ثابت است حتی در جایی که وثوق و اطمینان نیست یا رجا هم نیست. این خلاصه کلام مرحوم نائینی.

اشکال دوم این است که این سیره حجت نیست چون شارع از این سیره ردع کرده است. لا تقف ما لیس لك به علم این آیات می گوید که شما از چیزی که علم نیست نباید پیروی کنید و دنبال آن بروید. و استصحاب یکی از همین موارد است. این اشکال در کفایه آمده است.

هم مرحوم آقای خویی هم مرحوم نائینی هر دو به کفایه اشکال کرده اند که شما در مبحث حجیت خبر واحد هم همین کار را انجام دادید گفتید سیره عقلا است بر حجیت خبر ثقه یا به اصطلاح خبر موثق به بعد اشکال کردید که این خبر مفید علم نیست و آیات ناحیه عن العمل بغیر العلم مانعش است. بعد صاحب کفایه جواب داد که نه آیات مخصص نیستند. همان وجه خودش الا علی وجه الدائر دور لازم می آید که در کفایه هست و اصولا این سیره می تواند تخصیص آیات بزند. یعنی طبق آیات به غیر علم نمی شود عمل کرد الا به جایی که خبر واحد باشد.

هم آقای خویی و هم نائینی هر دو اشکال به صاحب کفایه کرده اند که چرا شما بین این دو مورد فرق گذاشته اید. در خبر واحد گفته اید که تخصیص در استصحاب می گوید آیات مانع هستند. خب عین هم است چه فرقی می کند اینجا هم تخصیص است آنجا هم تخصیص است. و اشکالی که به کفایه کرده اند هر دو از این جهت مشترک الورد است. عرض کنم که این هم راجع به اینکه این سیره قبول می شود و آیات برای ردش کفایت نمی کند. بلکه نائینی فرموده است که اگر به استصحاب عمل نکنیم اخلاص نظام پیش از خبر می آید. من اول این مطلب اخیر نائینی را یک توضیحی به نظر خود ما الحمد لله ما در این بحث ها دنبال جامعه آماری نیستیم. امروزه سنخ صحبت اصلا مقبول نیست که ما بگوییم سیره اختلال نظام می آید یا نمی آید. ما بگوییم آمار معتمد است. جامعه آماری معینی می خواهد با کیفیت معینی که دارد. حالا من همیشه عرض می کنم که این ادعای ما بیشتر حکایت نفس متکلم است تا واقعیات باشد. این بیان واقعیات نیست بیشتر به حکایت نفس متکلم است.

کیف ما کان سه مطلب هست که در اینها سیره ادعا شده است که آیات هم شاملش نمی شود. یکی حجیت ظواهر است یکی حجیت خبر است یکی حجیت استصحاب و انصافش این است که هر سه ثابت است. به سیره عقلا ثابت است هر سه اش. اما اینکه مرحوم نائینی فرموده است که مثلا استصحاب پیش از خبر است من فکر می کنم باز هم جامعه آماری ندارند. آن که من فکر می کنم از همه اش بیشتر ظواهر است. سابقا کرارا عرض کردیم چون مدتی دیگر در بحث ظواهر و ظن نیستیم سابقا عرض کردیم انکار حجیت ظواهر مساوی است با انکار وجود کسی سوفسطایی شو فلسفه مثلا کسی انکار وجود کند مثل انکار ظواهر در عرف است. هیچ فرق نمی کند. هیچ کاری نمی تواند انجام دهد. از آن کمتر خبر است و از آن کمتر استصحاب است. اینکه مرحوم نائینی دارد که استصحاب پیش از خبر است فکر نمی کنم. آن را که ما بالوجدان می بینیم در درجه اول که سیره عرفی هست مسئله ظواهر است که این دیگر در تمام جامعه جاری است بعد در درجه با حتی فاصله ای خبر است بعدش استصحاب است و هر سه سیره انصافا مشمول لا تقف ما لیس لک به علم نمی شود. و دیگر

من راجع به این موضوع خیلی صحبت نمی کنم که اشکال کرده اند به صاحب کفایه که چرا آنجا گفتی اینجا نگفتی. چون در حاشیه مرحوم مشکینی آمده است که صاحب کفایه در دوره اخیر برگشت. استصحاب را مثل خبر دید. این اشکالی که آقایان کرده اند خود صاحب کفایه برگشت. لذا ما خیلی دنبال اشکالات ملا لغتی که یک وقتی ایشان قائل بود. حالا قائل بود برگشت دیگر حالا بالأخره خود ایشان به نقل مرحوم مشکینی در حاشیه است و تعجب می کنم چطور مرحوم استاد یا نائینی ملتفت این مطلب نشدند. بالأخره چون حوزه نجف حوزه محدودی بود نقل می کنند که صاحب کفایه برگشت از این رأی. چطور به گوش این دو بزرگوار نرسیده است ما که الان دوریم در حاشیه مشکینی می بینیم این دو بزرگوار که نزدیک بودند نائینی که خیلی نزدیک بود مخصوصا که نائینی در جلسات خاص آخوند هم حاضر میشد. این که در کتب نوشته اند ایشان شاگرد آخوند است نه نائینی شاگرد آخوند نیست. آقا ضیا شاگرد آخوند است مرحوم اصفهانی. نائینی هم تراز آخوند خودش را می داند. بله در جلسات استفتا و جلسات خصوصی و مخصوصا بعد از جریان مشروطه و بعد از حکم مشروطیت و بعد مسئله استبداد صغیر و بعد در این جریانات مرحوم نائینی روابطش با آخوند زیاد بود. اما اینکه شاگرد ایشان باشد نه. عادات این طور می شود که خبردار می شود که خود آخوند، عادات دیگر چون چند سال رابطه داشته باشد مخصوصا ما در نجف هم که بودیم واقعا در مجالس عادات مباحث علمی مطرح می شد. عادات خبر می شد که ایشان برگشته است مگر آقای مشکینی اشتباه کرده باشد.

بهرحال مرحوم مشکینی فرموده است که آخوند برگشتند و بنا گذاشتند که این سیره اگر ثابت باشد حجت است آیات رد نمی کند. آیات منع نمی کند. چون دیگر خود مرحوم مؤلف برگشتند ما دیگر خیلی این بحث را پیگیری نمی کنیم به لحاظ واقعی اگر بخواهیم نگاه کنیم انصافش همین طور است یعنی این سه تا در زندگی اجتماعی خیلی اثرگذار است و مراد از این سه تا در زندگی اجتماعی نقطه مقابلش یعنی بگویم مثلا خبر حجت نباشد خودش باید برود ببیند یا حتما بینه بیاید. خبر واحد نباشد. انصافا خبر زندگی بهم می خورد. راست است انصافا. یا بگویم استصحاب نباشد مخصوصا در اوامر بگوید برو دکان نانوایی نان بخر بگوید خبر این دکان نانوایی دیروز بود شاید امروز خراب شده باشد و نباشد. پس شما اول یک نفر را بفرستید برود و ببیند که دکان هست یا نیست. بعد من بروم نان بخرم. انصافش اگر بنا باشد که رفع ید از استصحاب کنیم یعنی انصافش این سیره خیلی واسع است. و اصولا آیات رادعه از عمل به غیر علم این صلاحیت را ندارد. ما راجع به این آیات چون بحث شده است و عرض کردیم در کفایه دور هم دارد ما در اول مباحث ظن مفصلا متعرض شدیم که این آیات اصلا ربطی به این مسئله ندارد اصلا آن آیات عالم دیگری است این عالم دیگری است. اینها را تکرار نمی کنیم چون خود صاحب کفایه برگشته است دیگر فعلا کفی الله المؤمنین القتال.

پس بنابراین بحث را بیشتر روی جهت اولی قرار می دهیم که آیا سیره هست یا نه. مرحوم آقا ضیاء طبق همین که در حاشیه تقریرات چاپ شده است می فرمایند که این سیره که کاملاً واضح نیست آن قدر متیقنش مواردی است که وثوق دارند. اگر به حالت سابقه وثوق دارند عمل می کنند اما اگر وثوق نباشد فقط چون حالت سابقه بوده است این مطلب چندان روشن نیست و اگر شما دنبال وثوق رفتید دیگر حجیت استصحاب از باب ظن می شود دیگر اصل عملی نمی شود. و لذا اگر دقت کنید این اشکال آقا ضیا را در حقیقت تحلیل علمی اش همان است که ما گفتیم که این استصحاب معانی مختلف دارد. شما اگر بخواهید به آن تمسک کنید اول آن مثلاً اینجا آقا ضیا می گوید اگر ظن باشد بله سیره بد نیست اما اگر بنا باشد اصل عملی باشد نه. سیره چنین چیزی نمی گوید. این همان نکته ای بود که ما از اول اینقدر رویش اصرار داریم مدتها است که داریم روی آن کار می کنیم برای اینکه این تشویش ها پیش نیاید.

مرحوم خویی فرموده اند فالتحقیق همین صفحه ۱۱ جلد ۳ عدم ثبوت هذه السیره من العقل. فان عملهم علی طبق الحالات السابقة. من عرض کردم چند بار در خلال از بار هم گذشته است می گویم صد بار قطعاً بیشتر گفته ایم اصلاً عنوان حالت سابقه در استصحاب اخذ نشده است این را ما دیروز هم باز توضیح دادیم و حالت سابقه بیشتر جهت انتزاعی دارد. این بر می گردد به همان نکته ای که عرض کردیم که شما استصحاب را حالت سابقه بدانید و توسعه الیقین بقاء. حالا تعجب است آقای خویی خودشان گفته اند بقاء الیقین در تعریف استصحاب در امر اول مرحوم نائینی می فرماید بقاء المتیقن ایشان فرمودند بقاء الیقین. بعد در اینجا می فرمایند حالت سابقه. اگر بحث حالت سابقه مطرح شد همان متیقن است دیگر. این دیگر توضیحاتش را چند بار عرض کردیم. اینها در ذهنیتشان حالت سابقه است و عرض کردیم منشأ آن هم آن روال فانه كان علی یقین من وضوءه از آنجا گرفته اند که انشاء الله روایتش را متعرض می شویم. علی انحاء مختلف فتاره یکون عملهم لاطمینانهم بالبقاء. این را عرض کردیم مرحوم آقا ضیا هم دارد که غالباً این سیره به خاطر اطمینان و وثوق است. و آخری یکون عملهم رجاء و احتیاطاً. از باب رجاء. پس یکی احتیاط است یکی رجاء. عرض کردیم مرحوم نائینی علی ما فی التقرير هر دو را نهی کرده است. و این سرّ این است که این بحث های علمی در حوزه ها فاقد به اصطلاح امروز اصطلاح آکادمیک امروز فاقد ارزش علمی است به خاطر این است چون اینها می گویند به خاطر رجاء و احتیاط است مثل آقای خویی. مرحوم نائینی می فرماید به خاطر رجاء و احتیاط نیست. هیچ کدام دلیلی اقامه نمی کند. این می گوید هست آن می گوید نیست. طبیعت این نحوه بحث را علمی نمی دانند. شما بعد از این اگر بخواهید وارد کار شوید این نحوه بحث علمی نیست چون مرحوم نائینی تصریح می کند این به خاطر اطمینان و رجاء نیست. تصریح دارد عبارتش دیگر امروز نخواندیم چون خیلی طولانی می شود. آقای خویی هم می فرماید به خاطر رجاء و اطمینان هست. خب این دلیلش چیست آن دلیلش چیست. عرض کردم بیشتر حکایت نفس متکلم است.

و آخری یكون عملهم رجاء و احتیاطا که مثلا فرض کنید یرسل الدرهم و دینار الی ابنه الذی فی بلد آخر چون رجا دارد امید دارد پسرش زنده باشد.

و ثالثه یكون عملهم لغفتم. به خاطر اینکه غفلت دارند اصلا در این فکر نیستند می گوید برو نان بخر اصلا توجه ندارد که نانوائی هست یا نیست. فلیس لهم احتیاط حتی یحصل لهم الشک ببینید این همان نکته ای بود من دیروز هم عرض کردم اینها در ذهنشان این است که اجتماع زمان یقین و شک متیقنش سابق باشد بر مشکوک و شک و یقین فعلی باشد. فلیس لهم التفات حتی یحصل لهم الشک. تا شک پیدا شود فیعملون اعتمادا علی حالت السابقه. اینها همه اش برگشت در این خلال شرحی که ما دادیم برای اینکه تصویر روشنی از استصحاب ارائه نشده بود. این مشکل مال آن بود. یعنی تصویر تا حدی هست این تصویر این را از روایات گرفته است. این را از صحیح زواره گرفته است. پس نباید سیره عقلا را با این تصویر مناقشه کنیم. مگر اینکه ادعا کنند روایت هم ناظر به همین سیره عقلا است. اگر این طور باشد خب روایت و سیره عقلا یکی می شود. پس باید قبول کنیم.

کمن یجیر الی داره بلا التفات الی بقاء الدار و عدمه. و می فرماید که و من هذا الباب جری الحيوانات علی الحالات السابقه. آن که واقعا مسئله چیز است حالا نمی شود از زبان استصحاب حیوان پرسید مثلا یک گرگی یک جایی رفته است یک روز و یک گوسفند دیده است آن را خورده است. روز دیگر هم بیاید همان جا بگوید استصحاب امروز هم یک گوسفند اینجا پیدا می شود برویم بخوریم. عرض کنم برای شوخی بود این بحثی که از حد علمی خارج است.

علی ای حال این که سیره حیوانات هم باشد جری الحيوانات علی حالت السابقه این مثالی که ما زدیم لطیف تر از مثالی است که به خانه اش برگشته است. اینکه بیاییم بگوییم حیوانات هم یک نوع چنین حالتی دارند این نیست و عرض کردیم ما در حیوانات که آن هم عده ای از حیوانات بر می گردند این به خاطر آن غریزه است. آن وقت این از نظر روانشناسی روی آن غریزه کار کرده اند اصلا غریزه در انسان چیست مثل همان انگیزه های شرطی شده که عرض کردیم. انگیزه های شرطی شده اجمالا در ارتکاز ما هست. وقتی عمل تکرار شود چیزی که علت نبوده است جانشین علت می شود. انگیزه یعنی علت. انگیزه های شرطی شده شرط در اینجا ربط پیدا کرده است. واقعی نبوده است. اگر بنا بوده است به قول همان مثال معروف غذا بیاورد جلوی حیوان بزاقش جاری شود اگر همراه انسان در آن قصه زنگ بود حالا شما چراغ قرار دهید. همراه غذا آوردن چراغی را روشن کند بعد از ۲۱ بار که این کار را تکرار کرد دید که این با چراغ روشن و خاموش کردن این خودش انگیزه می شود آن بزاقش جاری می شود. یک ربطی بین چراغ و غذا پیدا می کند. غذا یک انگیزه تعبیر من

غیرشرطی شده من اسمش را می گذارم طبیعی. یک انگیزه طبیعی است اما چراغ یک انگیزه غیر طبیعی یا انگیزه شرطی شده است. یک انگیزه ای است که جعلی است قراردادی است. من سابقا هم عرض کردم آقا ضیا در باب وضع یک معنایی دارد خیلی هم به ایشان حمله کرده اند گفته است ملازمه بین این دو تا واقعی است اما اینکه کدام لازم و ملزوم است آن جعلی است. و لذا به ایشان انتقاد کرده اند که چطور می شود جمع بین واقعی و جعلی شود. من برای اولین بار عرض کردم که شاید آقا ضیا روی همان ارتکاز خودش همین انگیزه های شرطی شده را فهمیده است. لکن چون در آن زمان نه در نجف این اصطلاحات بود حتی در خود ایران ما هم در دانشگاه های ما هم البته این آزمایش که قبل از ۱۹۲۰ گفته اند این آزمایش با این سگ را انجام داده اند. آزمایش مال قبل از مرحوم آقا ضیاء است لکن در دنیای ما هم فرض کنید مثل زبان فارسی مال ۴۵ سال ۵۰ سال بوده است آن زمان آقا ضیا هنوز این بحث مطرح نبوده است. اما ایشان خودش این را فهمیده است. ببینید ما معتقدیم که بعضی از مسائل انسان می تواند روی آن فطرت سلیمش درک کند اما تا بخواهد علمی شود و ضوابط پیدا کند و چارچوب پیدا کند کار می خواهد. خود انگیزه های شرطی شده یک انگیزه های وجدانی و ارتکازی ما است که اگر یک امری که علت نیست با علت همراه بشود تدریجا جانشین او می شود. اما چند بار باید بشود چطوری باید بشود تا کی می ماند چند بار باید عکسش شود اینها را که بخواهیم به قول امروزی ها به عنوان تجربه رویش کار کنند احتیاج به ضوابط علمی دارد. و عرض کردیم که در کتاب غزالی اوایل کتاب مستغنا چون آقایان خیال می کنند که حرف تازه ای است.

غزالی در باب اخلاق که چون می دانید ایشان اشعری است و عشایره منکر اخلاق هستند. منکر حسن و قبح هستند و قائل نیستند که عده ای از افعال فی نفسه حسن هستند یا قبیح هستند. ایشان در این مطلب که خب ما چطور به قبح کذب حکم می کنیم تفسیر ایشان همین انگیزه های شرطی شده است. که می گوید قطعا قبل از اروپا است. ایشان مال قرن ششم و اوایل قرن هفتم است که خب قطعا یعنی آن حرفها اصلا مطرح نبوده است. ایشان می گوید که چیزی که انگیزه و علت نیست جانشین علت می شود بر اثر تقارن. و لذا فرض کنید بچه به اصطلاح بنده ۵ بار دروغ گفته است هر بار که دروغ گفته است یا پدرش یا مادرش یا برادرش او را کتک زده است این یواش یواش در ذهنش می آید که دروغ بد است. چون بین دروغ و کتک خوردن رابطه ایجاد می کند. ایشان منکر وجدان اخلاقی است مثل بقیه عشایره و اینکه می گوید که شما حکم می کنید به اینکه کذب قبیح است نه اینکه کذب واقعا قبیح است. کذب واقعا قبیح نیست چون مقرون شده است با چند بار کتک خوردن این به ذهنش آمده است که کذب قبیح است. و الا کذب قبحی ندارد. این را غزالی دارد تصریح می کند اما نه به این معنا است که مبحث انگیزه های شرطی شده که الآن در روانشناسی خودش یک مبحث مستقلی است شرایطش و اینها ایشان به آن شرایط مطلع باشد. نه مطلع نبوده است اما اجمالا در انسان هست و لذا ما عرض کردیم برای اولین بار هم ممکن است استصحاب را

بر اساس غریزه تعریف کنیم. مثل همین غریزه ای که در بعضی حیوانات هست. ممکن است. چیز خاصی ندارد. چون عرض کردیم تفاسیر مختلف و تصاویر مختلف از استصحاب ارائه شده است آن وقت اگر این شد باید غریزه را معنا کند. حصول غریزه را معنا کنیم. این غریزه در چه مواردی می آید. آن وقت دنبال بحث های دیگر.

بعد آخرین بحثش آیا این غریزه در فقه و قوانین اعتبار دارد یا خیر. آن راه خودش را دارد. یعنی خلطی که واقع شده است جری حیوانات، این نهایتش به یک نوع غریزه است. به این مقدار نمی شود در اصول اکتفا کرد. باید رفت دنبالش و قضایا را پیدا کرد.

و بدل علی ما ذکرناه این دلیلش هم این است که ان الارتکاز العقلایس بینیا علی التعبد. این ارتکاز مبنی بر تعبد نیست. مثلاً بان کان رئیسهم حالا تعبد را ایشان اینگونه معنا می کند که رئیس عقلاً امرهم بالعمل علی طبق حالت السابقة. یعنی تعبد حالا خیلی تعجب است از مرحوم استاد قدس الله سره این حرف عجیب و غریبی است. خیال می کنند تعبد عقلایی رئیس بیاید بگوید که این کار را بکن. خوب خود ایشان قائلند که عقلاً به خبر ثقة تعبداً عمل می کنند. رئیس عقلاً به آنها گفته است که به خطر ثقة عمل کنید. اصلاً یک تفسیر عجیبی است. بان کان رئیسهم قد امرهم بالعمل علی طبق الحالات السابقة. عرض کردیم در استصحاب حالت سابقه نیست التفاتا و توجهها بلکه اندکاکا هست که توضیحاتش گذشت و اینکه رئیس عقلاً هم حالا شاید هم مرحوم استاد اینجا متأثر بودند به کلام استادشان.

مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی یک حرفی دارند برای سیره عقلاً اگر شد چون شارع رئیس عقلاً است پس آن هم ملتزم است پس اگر سیره عقلاً شد به استصحاب از باب اینکه شارع رئیس العقلا است آن هم ملتزم به این است. حالا اینجا البته ایشان فرمودند رئیسهم امرهم بله نه آنجایش درست است نه اینجایش.

س: آن به خاطر خصوصیت کلمه تعبد نیست؟

ج: ببینید تعبد لازم نیست به معنای می گویم چرا ایشان کلمه من الآن توضیح دادم مراد از تعبد این است که عقلاً اگر بنا شود استصحاب نکنند باید علم پیدا کنند یا بینه. مراد این است. به دنبال این رفتن مشکل اجتماعی درست می کند. اختلال نظام درست می کند.

س: ایشان گفته اند منشأ اش این است عقلایی است

ج: نه منشأ اش این است غیر از این است رئیسهم امرهم. چون بشر یک حالت مدنی بالطبع است یک حالت تأثیر و تأثر دارد. حیوانات تأثیر و تأثر ندارد. هر الاغی برای خودش یک عالمی است. پادشاهی است. آن کاری به الاغ فقیری اش ندارد. آن یک حساب خاص خودش است. در انسان یک حالت تأثیر و تأثری است. یک حالت نقل و انتقالی است. اصلاً تمدن های بشری در حقیقت از این راه فرض

کنید انسان هایی که یک جا رفته اند یک عملی انجام داده اند دیدند یک محصولی در آمد محصول خوبی هم شد این را بعد به بچه هایش منتقل می کند و بچه هایش به بچه هایش منتقل می کند بعد در آن دستکاری می کنند. نه اینکه یک رئیس عقلایی بوده است به آنها گفته است که این کار را نکنید. آن تفسیر سیره عقلا در حقیقت این است نکته تفسیر این است اولاً موضوع عقلا تشخیص داده شود موضوع عقلا نه اینکه همه مثل فلاسفه و سقراط و افلاطون و اینها مراد این نیست یا اولیاء الله و ائمه و معصومین و انبیا باشند. خود مراد عقلا. مراد از عقلا هم عامه مردم چون در آنها سفیح و نادان و احمق و عقب افتاده و همه جور هست. بچه و اصلاً این خود لذا گفتم جامعه آماری برای همین چون در جامعه آماری تمام این خصوصیات را لحاظ می کنند. مراد از جامعه عقلا در اینجا همین نود درصد متعارف مردم. هشتاد درصد متعارف مردم. بچه مچه ها که خارج. یک افرادی که خیلی سفیح و نادان و تصرفات سبک. مجانین که کلاً خب مجنون که اصلاً داخل در این نیست. مراد از عقلا این است. متعارف مردم نمی خواهد حالا عقل کل باشد فیلسوف باشد عارف باشد پیغمبر باشد امام باشد معصوم باشد نه آن طرف نه این عموم. همین متعارف مراد از عقلا این است. نه مراد از عقلا مثلاً همه درس خوانده باشند. همین جامعه متعارف خودمان همین عطار و بقال و قصاب و همه اینها که هستند. اصناف مختلف و کارمند و غیر کارمند و زن و مرد و این طور نیست که عقلا حتماً خصوص یک نژاد خاصی باشد. یک متعارف است.

این هم لازم نیست رئیس. مراد این جور چیزها من سابقاً عرض کردم اصولاً در عده ای از موارد مراد نقیض آن طرفش است. ضد آن طرف است. یک بحث های مهمی دارند ما مثلاً گفتیم مراد از اینکه قدرت شرط است یعنی عجز عذر است. این یک حساب و لذا اگر شک در قدرت کردیم اینها بحث دارند که اگر می گویند شک در قدرت یک اصطلاحی دارند شک در قدرت عقلی کردیم اشتغال جاری می شود اگر شک در قدرت شرعی کردیم برائت جاری می شود. اینها هم گیر کرده اند که توجیهات مختلفی شده است ما عرض کردیم در قدرت عقلی ولو می گویند قدرت شرط است اما در حقیقت عجز مانع است. مرجع اش به عدمش است. از آن طرفش است. و لذا اگر شما شک در قدرت کردی همین جور باید بروید تا احراز کنید عاجزید. عجز مانع است. اما در قدرت شرعی چون در لسان دلیل بقدر علی ذلک لسان دلیل آمده است باید احراز قدرت شود. شک در قدرت کردیم اصلاً البرائه جاری می شود چون احراز نشد. این نکته اش خیلی سنگین است من برای شما دو کلمه مختصرش کردم. چون آنجا در لسان دلیل اخذ شده است باید احراز شود. احراز نشد البرائه جاری می شود. اما در قدرت عقلی احراز قدرت شرط نیست. می گویند قدرت شرط است مراد جدی شان عجز مانع است. عجز عذر است. مانع به این معنا. پس شما اگر شک کردید می توانید آب پیدا کنید یا خیر باید همین طور فحص کنید تا عاجز شوید. تا برسید به حدی که عاجزید. و لذا فرق بین قدرت عقلی و شرعی این است.

اینجا هم همین طور است. مراد ما از سیره عقلا یعنی اگر شما آن طرفش را بگیرید نظام به هم می خورد. آن طرفش یعنی اینکه شما به استصحاب عمل نکنید هی بروید دنبال یقین یا بینة. خب واقعا هم زندگی به هم می خورد دیگر. به او گفت که برو آب بخر. گفت تو برو اول احراز کن که نانوائی سر جایش هست یا خیر. شما یک مثال عرفی ساده را بگیرید تا آخر بروید جلو. انصاف قصه این است که نمی شود مطلب را انکار کرد. در زندگی ما این متعارف است. نه اینکه بان کان رئیسهم شاید هم انشاء الله چاپخانه نوشته است مقرر که بعید است مقرنش هم فوت کرده اند مقرر بالعمل علی طبق الحال رئیس عقلایی مطرح نیست. اصلا بحث این نیست. این رئیس در عقلا جامعه است نه فرد. خود هیئت اجتماعی درست می کند. این اصل تأثیر و تأثر یک اصل خیلی کاربردی است در بشر. خیال نکنید یک اصل خیلی کوچکی است به همین مقدار که اگر مثلاً رفیق شما ناراحت شد شما هم ناراحت شوید این از درجات پائینش شروع می شود تا برود بالا. اصولاً در زمان ما به خاطر پیشرفت های عجیبی که در دایره علم و صنعت و تمدن و فرهنگ و این حرفها پیدا شده است این روی این اصل خیلی کار می کنند. روی این اصل تأثیر و تأثر جوامع انسانی به یکدیگر. مثلاً می گویند اگر بنا شد یک جامعه ای از حالت سنگی بودن مثلاً سنگینه و پاراسنگینه قبل از سنگی بخواهد از این جامعه سنگی فرض کنید مثلاً در اروپا این تا جامعه سنگی بعد جامعه آهن الی آخر تا برسد به جامعه فعلی که جامعه دیجیتالی است این سه هزار سال طول کشیده است. می گویند چون این تأثیر و تأثر در جامعه بشری هست لازم نیست یک جامعه دیگر هم سه هزار سال. فرض کنید یک کشوری در افریقا در مرکز افریقا ممکن است تا ده سال قبل در جامعه سنگی زندگی می کرد. اما الآن می شود آن را به جامعه، یعنی آن سه هزار سال را در بیست سال آورد. خواهی نخواهی بحث های اجتماعی جامعه شناسی مفصلی است. خواهی نخواهی ایجاد بحران می کند یک فاصله سه هزار ساله را بخواهیم بیست ساله طی کنیم مشکلات دارد این مشکلات باید چطور بررسی شود این بحثهای دیگری است. این اصل تأثیر و تأثر در جامعه ما هست. این است که افراد می آیند طبق حالت سابقه این به پسر منتقل می شود پسر به پسر منتقل می شود مثلاً مثل کشاورزی. این ممکن است در یک جامعه عقب مانده اصلاً فرض کنید استصحاب نباشد خبر هم نباشد. انقدر عقب مانده است اصلاً خبر هم آنجا مطرح نیست. یا لغات الآن در جوامع افریقایی غالباً لغاتشان محدود است همین چند تایی که دور و برشان هست چون چیزی غیر از آن ندارند. درخت است آب هست خاک است تمام شد. اما یکدفعه بخواهد بیاید به جامعه جدید شاید میلیاردها لفظ بخواهد. شنیدم یک آماری دیدم دو میلیارد و نیم ما الآن در عربی ما واژه داریم. میلیاردها به لفظ و واژه می خواهد. این صحبت شاهی سنار نیست که جامعه ای که کل الفاظش ممکن است پانصد تا باشد. یک دفعه برود روی میلیون ها لفظ. لکن نه اینکه رئیسهم رئیس و مرئوس و اینها مطرح نیست.

این نکته در بشر هست. من این را چرا گفتم بعد آقای خویی می فرماید که بل هو مبنی علی منشأ عقلایی کما ان جمیع ارتکازیات العقلناشی من مبادی عقلائیه حالا نمی دانیم مراد ایشان چیست. و لو کانت هنا جهت تقتضی العمل علی طبق الحالت السابقه لفهمناها و انا من جمله، چون ما هم عقلا هستیم. بالأخره ما هم می فهمیدیم.

و ذکر المحقق النائینی خب از اینکه شما قبول می کنید ائمه آمده اند روایت آمده است استصحاب را حجت کرده است اجمالا باید بفهمیم که این امر عقلایی است. و ذکر المحقق النائینی ان عملهم علی طبق حالت السابقه انما هو بالهام الالهی حفظا للنظام. در فوائد الاصول این چاپ نشده است. احتمالا چون آقای خویی بعد از مرحوم کاظمی است. شاید مرحوم نائینی در درس بعدی شان این را در دوره اخیر فرموده باشند. ایشان می گوید که این عمل طبق الهام الهی روشن شد الهام الهی؟ طبق الهام الهی حفظا للنظام بعد ایشان می فرماید «و فيه أن المنكرين لحجية الاستصحاب لم يختل النظام عليهم بعد، و لو كان حفظ النظام يقتضي ذلك، لاختل على المنكرين.»، علی ای حال من تفسیر عبارت نائینی را برای شما بگویم که مراد ایشان ظاهرا از الهام الهی همین است. یعنی یک حالتی است که ذاتی است برای بشر. خدا در بشر این را قرار داده است. جعل جاعلی هم غیر از اراده الهی نیست. و آن حالت همین حالت تأثیر و تأثرپذیری و طبق همان حالات و اینکه مثلا جامعه باید حفظ شود مثلا طبق آن حالت که این حالت علت ندارد. اطمینان نیست. رجا نیست. این یک الهام الهی است. احتمال دارد مراد نائینی از الهام الهی این باشد. احتمال دیگر هم دارد که فردا متعرض می شوم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين